



شنبه 8 مهر 1391 - 12 ذی القعدة 1433 - 29 سپتامبر 2012

کشته شدن علی بن حسین بن علی معروف به «ابوالحسن مغربی» در سال 400 هجری قمری ...

کشته شدن علی بن حسین بن علی معروف به « ابوالحسن مغربی» در سال 400 هجری قمری « ابوالحسن مغربی» از خاندان شیعه مذهب و وزیر چند تن از امیران حمدانی و آل بویه در کشتار دسته جمعی امیران و قاضیان در سال 400 هجری قمری که به دستور خلیفه الحاکم انجام گرفت، کشته شد. ابوالحسن مغربی در حلب زاده شد و همانجا پرورش یافت. سپس به دربار حمدانیان راه یافت و مدتی وزیر سیف الدوله حمدانی بود. پژوهش درباره خاندان مغربی که بیش از یک قرن در حوادث پرمخاطره قرنهای چهارم و پنجم قمری در شام، مصر و حتی عراق نقش داشتند؛ معمولاً با ابوالحسن مغربی آغاز می‌شود ولی پیشینه فعالیت سیاسی و دیوانی این خاندان دست کم به دونسل قبل از او بازمی‌گردد. گویند پدر ابوالحسن در بغداد زاده شده بود اما همراه خانواده‌اش به حلب نزد سیف الدوله حمدانی رفت و تا پایان عمر در آنجا ماند.

تولد ابوالعباس ناصرالدین بن مختار در سال 620 هجری قمری « ابوالعباس ناصرالدین بن مختار» ملقب به « ابن مثنی، معتبر خطیب و فقیه مالکی» در سال 620 هجری قمری در اسکندریه زاده شد. او در رشته‌های گوناگون چون اصول، ادبیات عرب و علوم قرآنی مهارت داشت و مؤلفان، شخصیت علمی و اجتماعی او را ستوده‌اند. او در دوران زندگی خود مناصب مختلفی داشت و مدتی نیز به امر قضاوت مشغول بود و عاقبت در سن 63 سالگی در اسکندریه درگذشت. وی در مسجدی که امروزه به جامع المنیر معروف است ب خاک سپرده شد. وی آثار متعددی دارد که از آن میان « البحر الکبیر فی تحف التفسیر در تفسیر قرآن مجید و تحریر التزیه» را می‌توان نام برد.

درگذشت سید محمد طباطبایی فرزند قاسم معروف به سید استاد در سال 1316 هجری قمری سید محمد طباطبایی فرزند قاسم معروف به سید استاد از علما و فقهای نامدار ایرانی در سال 1316 هجری قمری در نجف درگذشت. او از اهالی نشارک اصفهان بود اما بیشتر سالهای عمر خود را در عتبات عالیات سپری کرد. استاد پس از طی مقدمات علوم اسلامی در کربلا وارد حوزه درس میرزای بزرگ درسما را شد. او سالهای متمادی از محضر درس میرزای شیرازی مبارز جلیل القدر و دیگر استادان حوزه درس سامرا بهره‌مند شد و سرانجام خود نیز در زمره مجتهدان بنام این حوزه قرار گرفت و پس از فوت میرزای بزرگ زعامت و فقاہت وی بر علمای دیگر نیز محرز شد. از شاگردان سید محمد طباطبایی، سید حسن مدرس را می‌توان نام برد.

درگذشت « شمس الدین ابو عبدالله بن عثمان» مشهور به « ذہبی» در سال 748 هجری قمری « شمس الدین ابو عبدالله بن عثمان» مشهور به « ذہبی» در سال 748 هجری قمری بدرود حیات گفت. او در دمشق زاده شد و تحصیلاتش را در مراکز مهم اسلامی به پایان رساند. گویند ذہبی از 1300 تن از مشایخ عصر خود حدیث شنید. از این محدث مسلمان آثار بیشماری بجای مانده که مهمترین آنها « تاریخ اسلام و کتاب معروف میزان الاعتدال فی تقدیر الرجال» نام دارد.

شهادت فرماندهان نیروهای مسلح بر اثر سانحه هوایی در سال 1360 هجری شمسی فرماندهان نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران در سال 1360 هجری شمسی بر اثر سانحه هوایی شهید شدند. این فرماندهان دلاور پس از بازگشت از مأموریت شکستن محاصره آبادان به فیض شهادت نایل آمدند. شهدای این سانحه دلخراش سرداران اسلام سرتیپ فکور، تیمسار فلاحی، سرهنگ نامجو، یوسف کلاهدوز و جهان آرا فرماندهان سپاه خرمشهر بودند. پس از وقوع این حادثه، حضرت امام خمینی (ره) در پیامی ضمن قدردانی از زحمات این شهدای بزرگوار از آنان با عنوان « سرداران اسلام» یاد کردند. این سانحه چند روز پس از شکست محاصره آبادان رخ داد.

روز بزرگداشت مولوی

بس فسانه عشق تو خواندم به جان تو مرا، کافسانه گشته ستم، بخوان

مولانا

مولوی را نمی‌توان نماینده دانشی ویژه و محدود به شمار آورد. اگر تنها شاعرش بنامیم یا فیلسوف یا مورخ یا عالم دین، در این کار به راه صواب نرفته ایم. زیرا با اینکه از بیشتر این علوم بهره وافی داشته و گاه حتی در مقام استادی معجزه گر در نوسازی و تکمیل اغلب آنها در جامعه شعرگامهای اساسی برداشته، اما به تنهایی هیچ یک از اینها نیست، زیرا روح متعالی و ذوق سرشار، بینش ژرف موجب شده تادر هیچ غالبی متداول نگنجد.

شهرت بی مانند مولوی بعنوان چهره ای درخشان و برجسته در تاریخ مشاهیر علم و ادب جهان بدان سبب است که وی گذشته از وقوف کامل به علوم و فنون گوناگون، عارفی است دل آگاه، شاعری است درد شناس، پر شور و بی پروا و اندیشه وری است پویا که آدمیان را از طریق خوار شمردن تمام پدیده های عینی و ذهنی این جهان، همچون: علوم ظاهری، لذایذ زود گذر جسمانی، مقامات و

تعلقات دنیوی، تعصبات نژادی، دینی و ملی، به جستجوی کمال و آرام و قرار فرا می خواند.

نام و عنوان و تخلص مولانا:

آفریننده کتاب مثنوی، مردی است عارف و شاعری بزرگ و حکیمی عالی قدر به نام جلال الدین محمد. دوستان و یاران او از وی به لفظ مولانا یاد می کرده اند. از مولانا با عناوین «171#& رومی»، «171#& مولانای رومی»، «171#& مولای روم» و گاهی خداوندگار نیز یاد می شود. لقب مولوی که از دیر زمان میان صوفیه و دیگران، بدین استاد حقیقت بین اختصاص دارد در زمان خود وی و حتی در عرف تذکره نویسان شهرت نداشت و جزء لقبهای خاص او نمی باشد و به ظاهر این لقب از روی عنوان دیگر وی یعنی مولانای روم برگرفته شده است. نیز نوشته اند که تخلص مولانا در شعر «171#& خاموش» است و با توجه به تکرار آن «171#& خامش» یا «171#& خاموش» و یا «171#& خمش» را در بسیاری از غزلیات دیوان شمس قابل مشاهده است، همانگونه که وی در مثنوی می گوید:

«171#& من ز بسیاری گفتارم خمش»

زندگینامه:

مولانا روز ششم ربیع الاول سال 604 هجری قمری (سی ام سپتامبر 1207 میلادی) در بلخ به دنیا آمد. پدرش واعظ سرشناس شهر، بهاءالدین محمد معروف به بهاء ولد بود.

بهاء ولد (پدر مولانا) مدرس و واعظی بود خوش بیان و خطیب، جلال الدین محمد (مولانا) به روایتی 14 ساله بود که پدرش بهاء ولد بر اثر رنجش خوارزمشاه یا خوف از سپاه مغول شهر بلخ را ترک گفت و قصد حج کرد و به جانب بغداد رهسپار شد چون به نیشابور رسیدند شیخ عطار خود به دیدن مولانا بهاء الدین آمد. کتاب اسرار نامه خود را به جلال الدین محمد هدیه داد و به پدرش گفت: «171#& زود باشد که پسر تو آتش در سوختگان عالم زند.» پس از چندی بهاء الدین ولد و خاندانش به شهر قونیه کوچ کردند و در این شهر که در آن زمان جزء ولایت روم شرقی بود اقامت گزیدند.

عبدالرحمن جامی مینویسد:

«171#& بخط مولانا بهاءالدین ولد نوشته یافته اند که جلال الدین محمد در شهر بلخ شش ساله بوده که روز آدینه با چند کودک دیگر بر بامهای خانه های ما سیر میکردند. یکی از آن کودکان با دیگری گفته باشد که بیا تا از این بام بر آن بام بجهیم. جلال الدین محمد گفته است: این نوع حرکت از سگ و گربه و جانوران دیگر می آید، حیف باشد که آدمی به اینها مشغول شود، اگر در جان شما قوتی هست بیائید تا سوی آسمان بپریم. و در آن حال ساعتی از نظر کودکان غایب شد، فریاد برآوردند، بعد از لحظه ای رنگ وی دگرگون شده و چشمش متغیر شده باز آمد و گفت: آن ساعت که با شما سخن می گفتم دیدم که جماعتی سبزقبایان مرا از میان شما برگرفتند و بگرد آسمان ها گردانیدند و عجایب ملکوت را به من نمودند؛ و چون آواز فریاد و فغان شما برآمد بزم به این جایگاه فرود آوردند.» گویند که در آن سن در هر سه چهار روز یکبار افطار می کرد.

بهاء الدین در سخن گفتن و اندیشیدن مانند پسرش مولانا، انسان لحظه ها و یا به قول معروف "ابن الوقت" بود. مولانا از قرار معلوم مثنوی خود را در جلسات متوالی به مرید خود حسام الدین چلبی دیکته می کرد. این مثنوی مسلماً نه معانی قرآنی یا تجلی عالم بالا، بلکه صرفاً مفاهیمی به شمار میرفت که به او الهام می شد.

پس از وفات وی، مولانا جلال الدین محمد که در این هنگام 24 ساله بود به وصیت پدر یا به خواهش مریدان بر جای پدر نشست و بساط وعظ و افادت بگسترده و شغل فتوی و تزکیه را رونق داد. آشنایی با شمس تبریزی:

زندگی مولانا پس از آشنایی با شمس تبریزی دگرگون گشت، شمس الدین محمد بن علی بن ملک داد، معروف به شمس تبریز شوریده ای از شوریدگان روزگار خود بود. او در سال 642 به قونیه وارد شد و در سال 643 از قونیه بار سفر بست و به دمشق پناه برد و بدین سان مولانا را در آتش هجران گذاخت. مولانا پس از آگاهی از اقامت شمس در دمشق نخست با غزل ها، نامه ها و پیام ها از او خواستار بازگشت او شد و پسر خود را با جمعی از یاران به جستجوی شمس به دمشق فرستاد و پوزش و پشیمانی و عذرخواهی مردم را از رفتار خود با او بیان داشت. شمس این دعوت را پذیرفت و به سال 644 به قونیه بازگشت. اما بار دیگر با جهل و خودخواهی مردم و تعصب عوام روبرو شد و ناگزیر به سال 645 از قونیه گریخت.

شمس و افادات معنوی او در مولانا سخت اثر کرد. مولانا قبل از ملاقات با شمس مردی زاهد و متعبد بود و به ارشاد طالبان و توضیح اصول و فروع دین مبین مشغول بود. ولی پس از آشنایی با این مرد کامل ترک مجالس وعظ و سخنرانی را ترک گفت و در جمله صوفیان صافی و اخوان صفا درآمد و به شعر و شاعری پرداخت و این همه آثار بدیع از خود به یادگار گذاشت.

شمس، مولانا را با افق دیگری از معنویت و عرفان آشنا کرد و روح او را در آسمانهای برتر به پرواز درآورد. به دم او بود که خرمن وجود مولانا مشتعل شد و هر چیز غیر از دوست رنگ باخت و «171#& ماسوی الله» ذات فانی خود را آشکارتر نمایان ساخت.

مولانا باز در پی او روان شد و کوی به کوی، برزن به برزن به دنبال گمشده خود بود ولی نشانه ای از او نیافت و در این میان سر به شیدایی برآورد و غزلیات خود را با نام او مزین ساخت. بیشترین غزلیات آتشین سوزناک دیوان شمس دست آورد همین لحظات است:

عجب آن دلبر زیبا کجا شد؟ عجب آن سروخوش بال کجا شد؟

میان ما چو شمعی نور میداد کجا شد ای عجب بی ما کجا شد؟

برو بر ره بپرس از رهگذران که آن همراه جان افزا کجا شد؟

چو دیوانه همی گردم به صحرا که آهو اندرین صحرا کجا شد؟

دو چشم من چو جیحون شد زگریه که آن گوهر در این دریا کجا شد؟

به هر تقدیر شمس تبریزی که مولانا با عشق سوزان او را می پرستید با غیبت ناگهانی خود، مولوی را بیش از پیش به جهان عشق و هیجان سوق داد و از مسند وعظ و تدریس به محفل وجد و سماع رهنمون شد و خود چنان می گوید:

زاهد بود ترانه گویم کردی سر دفتر بزم و باده جویم کردی

سجاده نشین با وقاری بودم بازیچه کودکان گویم کردی

روز یکشنبه پنجم جمادی آواخر سال 672 هـ. ق مولانا بدرود زندگی گفت. خرد و کلان مردم قونیه حتی مسیحیان و یهودیان نیز در سوگ وی زاری و شیون کردند. جسم پاکش در مقبره خانوادگی در کنار پدر در خاک آرمید، بر سر تربت او بارگاهی است که به #171;قبه خضراء» شهرت دارد.

آثار مولانا:

مثنوی معنوی، غزلیات شمس تبریزی، رباعیات، فیه مافیه، مکاتیب، مجالس سبعه